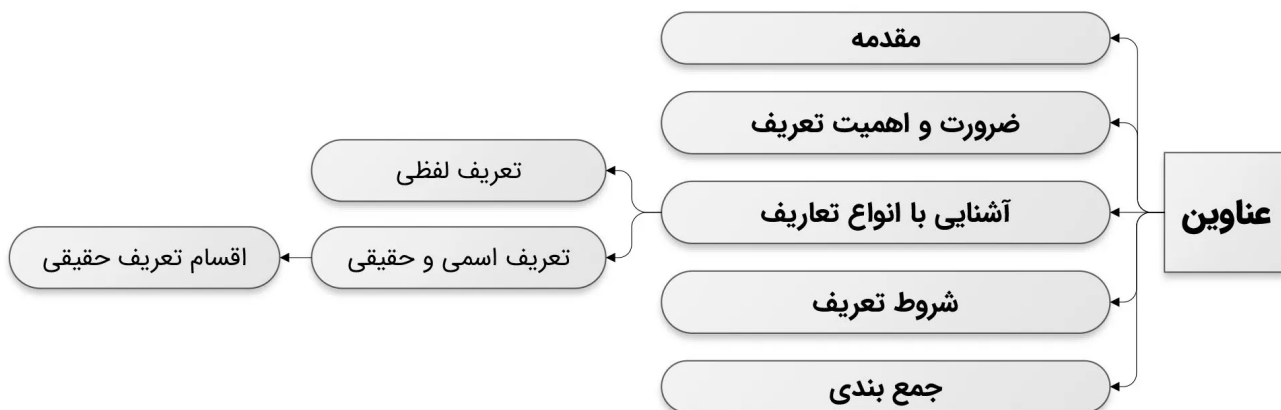


آشنایی مختصر با قواعد تعریف در علم منطق



مقدمه

همه ما در طول زندگی با واژه‌ها یا پدیده‌هایی روبه‌رو می‌شویم که هیچ شناختی از آن‌ها نداریم. وقتی ذهن ما با یک مفهوم ناشناخته {یا به اصطلاح منطقی، یک «مجهول تصویری»} مواجه می‌شود، برای درک آن به دنبال یک توضیح یا «تعریف» می‌گردد. در واقع، تعریف فرایندی است که یک مجهول تصویری را برای ما به یک معلوم تبدیل می‌کند.

به عنوان مثال، فرض کنید دوستان از «میوه تاماریلو» صحبت می‌کنند. تا زمانی که او ویژگی‌های این میوه را برای شما بیان نکند، این مفهوم برایتان کاملاً تاریک و ناشناخته است. علم منطق در بخش «معرفی» یا تعاریفات، دقیقاً به همین نیاز پاسخ می‌دهد و به ما می‌آموزد که چگونه یک مفهوم مجهول را به دقیق‌ترین شکل ممکن برای خود یا دیگران معرفی کنیم.

در این نوشته قصد داریم به صورت چکیده‌وار برخی از مباحث و قواعد مهم منطقی ناظر به روش صحیح تعریف را با هم مرور کنیم.

الف) ضرورت و اهمیت تعریف

احتمالاً حکایت مولانا از چهار شخصی که بر سر یک مسأله پیش پا افتاده به دعوا افتاده بودند، شنیده‌اید. حکایت از این قرار است که چهار نفر که هر کدام زبان خاصی (فارسی، عربی، ترکی و رومی) داشتند، با یک شخصی برخورد می‌کنند و

آن شخص مقداری پول به آن‌ها می‌دهد تا چیزی برای خود بخرند. شخص فارسی‌زبان گفت: «برویم با این پول انگور بخریم». عرب‌زبان گفت: «انگور دیگر چیست؟ من عَنَب می‌خواهم». آنکه ترک‌زبان بود، گفت: «من نه انگور می‌خواهم و نه عَنَب، باید برویم اوزوم بخریم». شخص رومی‌زبان هم گفت: «من هیچ‌یک از اینها را نمی‌خواهم و فقط استفیل می‌خواهم». بر سر همین موضوع دعوایی حسابی راه افتاد. در آخر شخصی که با این چهار زبان آشنایی داشت به آن‌ها می‌فهماند که همه آن‌ها یک چیز می‌خواهند فقط هر کدام به زبان خودش آن را بیان می‌کند.

این حکایت اگرچه خنده‌دار است اما اشاره به واقعیتی تلخ دارد که متأسفانه شایع است و حتی در مباحث علمی گاهی دیده می‌شود که نزاع‌ها و اختلافات ریشه در عدم شناخت موضوع بحث دارند. البته مسأله، صرفاً آگاهی از معانی الفاظ نیست؛ بلکه شناخت ماهیت اشیائی که مورد بحث و پژوهش قرار می‌گیرند و تمییز دادن آن‌ها از سایر اشیاء، مسأله‌ای است که نقش تأثیرگذاری در رسیدن به واقعیت دارد. اگر با علوم انسانی اندکی آشنایی داشته باشید، به راحتی تصدیق می‌کنید که بسیاری از اختلاف نظرها به جهت اختلافی است که اندیشمندان در تعریف انسان و ویژگی‌های او دارند.

بنابراین بسیار مهم است که قبل از هر چیز ابتدا یک تعریف صحیح از موضوع مسأله خود ارائه کنیم تا اولاً مشخص شود دقیقاً درباره چه چیزی صحبت می‌شود و ثانیاً مخاطبان ما از موضوع بحث به درستی آگاه شوند {چرا که ممکن است مثلاً تعریف متفاوتی از موضوع، در ذهن خود داشته باشند یا ...}.

ب) آشنایی با انواع تعریف

۱. تعریف لفظی

گاهی چهل ما به معنای یک لفظ تعلق می‌گیرد؛ مثلاً لفظ «غضنفر» به گوش‌مان می‌خورد و نمی‌دانیم این لفظ برای چه معنایی وضع شده است. زمانی که با واژه‌ای نامأنوس و یا با الفاظی که چند معنا دارند مواجه می‌شویم، دانستن معنای مورد نظر گوینده قبل از هر بحثی، ضرورت دارد.

به تبیین معنای یک لفظ، «تعریف لفظی» گفته می‌شود. البته ارائه تعریف لفظی، بر عهده علم لغت است و علم منطق در این زمینه رسالتی ندارد؛ جز یادآوری این نکته مهم که بدون دانستن معنای لغوی الفاظ، به فهم و نقد سخنان نمی‌توان نائل آمد. ==> بنابراین برای رفع این چهل کافی است به کتاب لغت مراجعه کنیم و ببینیم این لفظ برای چه معنایی وضع شده است.

پس از شناخت اجمالی معنای مورد نظر گوینده از لفظ {با مراجعه به کتاب‌های لغت}، نوبت به شناخت تفصیلی و روشن‌تر می‌رسد. در این مرحله ما به دنبال کشف چیهستی مفهوم هستیم (و نه معنی لفظ آن). به عنوان مثال ما با لفظ «جن» برخورد می‌کنیم و با مراجعه به علم لغت، متوجه می‌شویم که برای چه موجودی وضع شده است. حال نوبت به این می‌رسد که شناخت تفصیلی‌تری پیدا کنیم؛ لذا به دنبال کشف چیهستی و ماهیت «جن» می‌رویم.

مفاهیمی که به دنبال کشف چیهستی آن‌ها هستیم، دو دسته‌اند: دسته اول مفاهیمی هستند که مستقیماً از امور عینی گرفته شده‌اند {مثل مفهوم «انسان»} و دارای ماهیت خارجی‌اند. دسته دوم مفاهیمی هستند که {مثل مفهوم «علت»} اگرچه ریشه در واقعیت دارند، اما ماهیت عینی مستقلی ندارند و ذهن آن‌ها را انتزاع می‌کند. $\Rightarrow$ به تبع این تفاوت، روش تعریف هر گروه متفاوت خواهد بود. تعریف دسته اول (مفاهیم دارای ماهیت عینی) با بیان اجزاء ماهیت یا ویژگی‌های آن صورت می‌گیرد و اصطلاحاً آن را «تعریف حقیقی» نامگذاری می‌کنند؛ اما تعریف دسته دوم (امور انتزاعی و فاقد ماهیت عینی) با شرح و تحلیل مفهوم صورت می‌گیرد و اصطلاحاً آن را «تعریف اسمی» نامگذاری می‌کنند.

به عنوان مثال، در تعریف «انسان» که دارای ماهیت عینی است، با توجه به اجزاء ماهیت آن، گفته می‌شود «انسان، حیوان ناطق (متفکر) است». اما در تعریف «حادث» از آنجا که دارای ماهیت عینی نیست، صرفاً به توضیح مفهوم پرداخته می‌شود و گفته می‌شود «حادث موجودی است که مسبوق به عدم باشد».

سه نکته:

۱. به تصویری که از اشیاء در ذهن ما (به عنوان عالم) نقش می‌بندد، اصطلاحاً «مفهوم» گفته می‌شود و به آن واقعیت خارجی که این مفهوم از آن حکایت می‌کند، «مصدق» می‌گویند. $\Rightarrow$ مثلاً تصویر ذهنی ما از یک درخت، یک «مفهوم» است و آن درخت واقعی کاشته‌شده در حیاط، «مصدق» آن است.

۲. گاهی یک مفهوم حاکی از یک امر عینی است اما از آنجا که آن واقعیت عینی دارای ماهیت نیست، تعریف حقیقی برای آن امکان ندارد و باید سراغ تعریف اسمی برویم؛ مثل خداوند متعال که دارای ماهیت نیست. $\Rightarrow$ اینکه چرا خداوند دارای ماهیت نیست و اصلاً ماهیت دقیقاً به چه معناست و ... از مباحث فلسفی است و در این نوشته قصد ورود به آن را نداریم. ان شاء الله اگر فرصتش مهیا شد، در آینده در این رابطه بیشتر صحبت می‌کنیم.

۳. لازم به ذکر است که در برخی از کتاب‌های رایج منطقی {مانند کتاب المنطق مرحوم مظفر}، تفاوت تعریف اسمی و حقیقی به شکل دیگری بیان شده است. در آن نگاه، ملاک تفاوت، «علم به وجود شیء در خارج» است؛ به این معنا که اگر ما مفهومی را تعریف کنیم در حالی که هنوز نمی‌دانیم در عالم واقع وجود دارد یا خیر {مثل تعریف سیمرغ}، به آن «تعریف اسمی» یا شرح‌الاسم می‌گویند. اما اگر ابتدا ثابت کنیم که آن شیء در خارج وجود دارد و سپس به تعریف آن بپردازیم، به آن «تعریف

حقیقی» گفته می‌شود. == از آنجا که این نوشته یک متن مقدماتی است، بیش از این وارد اختلاف‌نظرها نمی‌شویم و برای مطالعه بیشتر شما را به کتاب‌های مفصل منطقی ارجاع می‌دهم.

۳. اقسام تعریف حقیقی

همان‌طور که گفتیم، تعریف حقیقی با استفاده از اجزای درونی (ذاتیات) یا ویژگی‌های بیرونی (عوارض) یک شیء ساخته می‌شود. بر همین اساس، تعریف حقیقی به چند صورت قابل ارائه است. هدف برخی از آنها تبیین ذات و ماهیت معرّف (تعریف شونده) است {که با تبیین ذات، تمایز از سایر موجودات نیز خود به خود حاصل می‌شود} و هدف از ارائه برخی دیگر صرفاً بیان خصوصیات است که معرّف را از سایر موجودات جدا کند {و ممکن است هیچ توضیحی درباره ذات معرّف داده نشود}. == بنابراین تمامی اقسام تعریف حقیقی موجب تمایز معرّف از سایر موجودات خواهند شد و تفاوتی که وجود دارد، در مقدار روشنگری‌ای است که نسبت به ذات و ماهیت معرّف دارند.

تعریف حقیقی دارای چهار قسم است که عبارتند از:

- **حد تام:** تعریفی است که هدفش تبیین ذات و ماهیت معرّف است و آن را نیز به صورت کامل بیان می‌کند.
 - **حد ناقص:** تعریفی است که هدفش تبیین ذات و ماهیت معرّف است اما فقط بخشی از آن را بیان می‌کند.
 - **رسم تام:** تعریفی است که هدفش صرفاً تمایز و جداسازی معرّف از سایر موجودات است؛ به همین دلیل در آن از خصوصیات که جزء ذات معرّف نیستند نیز استفاده می‌شود.
 - **رسم ناقص:** همانند رسم تام، تعریفی است که هدفش صرفاً تمایز و جداسازی معرّف از سایر موجودات است؛ با این تفاوت که در رسم تام برای تعریف از جنس قریب معرّف استفاده می‌شود و به همین جهت نسبت به رسم ناقص ارزش بالاتری دارد و بهتر می‌تواند معرّف را معرفی کند.
- طبق توضیحاتی که دادیم، تعریف از نوع «حد تام» بهترین و کاملترین نوع تعریف است زیرا علاوه بر تمایز معرّف از سایر موجودات، تمام ذات و ماهیت او را نیز نمایان می‌کند؛ پس از آن «حد ناقص» و سپس «رسم تام» و پس از آن «رسم ناقص» در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند.

سوال: اگر «حد تام» بهترین تعریف است، چرا همه تعاریف در همین قالب بیان نمی‌شوند؟ اصلاً چرا تا وقتی تعاریف بهتر هست، باید سراغ «رسم ناقص» رفت؟

پاسخ: بله؛ اگرچه به گفته دانشمندان علم منطق، تعریف از نوع «حد تام» بهترین نوع تعریف و کاملترین است اما با این حالت سخت‌ترین نوع آن نیز هست و در بسیاری موارد به‌دست آوردن آن ناممکن است زیرا مستلزم کشف ذاتیات اشیاء است که کار آسانی نیست و معمولاً آنچه به نام «حدّ تام» در تعاریف بیان می‌شود، با

مسامحه همراه است. (1) ==> به طور کلی ما باید بر حسب اطلاعاتی که از یک شیء داریم برای تعریف آن اقدام

کنیم؛ بنابراین طبیعی است اگر در بسیاری نتوانیم تعریف از نوع «حد تام» ارائه کنیم.

علاوه بر این، تعاریف هر چه دقیق‌تر باشند، فهم آنها دشوارتر است. به همین دلیل حتی اگر بتوانیم یک تعریف از نوع «حد تام» برای یک شیء ارائه کنیم، گاهی اوقات لازم است مراعات فهم مخاطب را نیز کرده و از تعاریفی مثل «رسم ناقص» استفاده کنیم.

تا اینجا یک آشنایی اجمالی با اقسام تعریف حقیقی پیدا کردیم. حال در مرحله بعدی باید به روش ارائه هر کدام از این اقسام چهارگانه بپردازیم. ==> در علم منطق، روش‌های ارائه هر قسم از تعریف حقیقی، در قالب فرمول‌هایی بیان شده است که عبارتند از:

- حد تام = «جنس قریب + فصل قریب»
- حد ناقص = «جنس بعید + فصل قریب» یا «فصل قریب به تنهایی»
- رسم تام = «جنس قریب + عرض خاص»
- رسم ناقص = «جنس بعید + عرض خاص» یا «عرض عام + عرض خاص» یا «عرض خاص به تنهایی» (2)

به عنوان مثال اگر بخواهیم هر یک از این تعاریف را نسبت به انسان داشته باشیم، باید اینطور بیان کنیم:

- حد تام: «انسان، حیوان متفکر (ناطق) است».
- حد ناقص: «انسان، جسم رشدکننده متفکر است» یا «انسان، موجود متفکر است».
- رسم تام: «انسان حیوان صنعتگر است».
- رسم ناقص: «انسان، جسم رشدکننده صنعتگر است» یا «انسان موجود راه‌رونده صنعتگر است» یا «انسان موجود صنعتگر است».

نکته: گاهی اوقات می‌توانیم با ترکیب چند عرض عام، به خصلتی دست پیدا کنیم که فقط در یک موجود یافت

می‌شود. مثلاً «پرنده» و «بچه‌زا» هر دو عرض عام هستند زیرا گونه‌های مختلفی از موجودات این ویژگی‌ها را دارند؛

اما اگر این دو را با هم ترکیب کنیم، فقط یک موجود را خواهیم یافت که «پرنده بچه‌زا» باشد و آن «خفاش» است.

==> بنابراین «پرنده بچه‌زا» عرض خاص برای «خفاش» محسوب می‌شود و می‌تواند به عنوان تعریف رسم ناقص

برای آن بیان شود.

دو نکته:

1. در نوشته قبلی «آشنایی با کلیات خمس در علم منطق»، به صورت مفصل درباره اصطلاحات «جنس»، «فصل»، «عرض خاص» و ... صحبت کرده‌ایم. اگر با این اصطلاحات آشنا نیستید، پیشنهاد می‌کنم حتماً آن نوشته را مطالعه کنید و الا متوجه فرمول‌های بیان شده نخواهید شد.

۲. کمی قبل‌تر بیان کردیم «مفاهیمی که دارای ماهیت عینی نیستند» را نمی‌توان در قالب تعریف حقیقی معرفی کرد؛ حال که فرمول‌های تعریف حقیقی را بیان کردیم این نکته را باید اضافه کنم که علت آن این است که این مفاهیم، از آنجا که ماهیتی ندارند، هیچ جنس و فصلی ندارند تا در قالب فرمول‌های تعریف حقیقی قرار بگیرند.

ج) مهم‌ترین شروط تعریف صحیح در منطق

آخرین موضوعی که در این نوشته لازم است به آن بپردازیم، شروطی است که در علم منطق برای ارائه یک تعریف اسمی یا حقیقی بیان شده است. برخی از شروط مهم تعریف به صورت اجمالی عبارتند از:

- **معرف (تعریف کننده) باید جامع و مانع باشد؛** یعنی مصادیق معرف مساوی با مصادیق معرف (تعریف شونده) باشد؛ به عبارت دیگر معرف به طور دقیق بر همان افرادی صدق کند که معرف بر آن‌ها صدق می‌کند. $\Rightarrow$ مثلاً نباید مربع را به «شکل محدود به چهار ضلع مساوی» تعریف کرد، زیرا این تعریف لوزی را نیز شامل می‌شود.
 - **الفاظی که برای تعریف یک چیز استفاده می‌کنیم، باید برای مخاطب آشنا تر و روشن‌تر از خود آن چیز باشند؛** نه اینکه از آن مبهم‌تر یا هم‌سطح آن باشند. $\Rightarrow$ مثلاً اگر کسی در تعریف «خدا» بگوید «أَسْطَقُشْ فَوْقَ أَسْطَقُشَاتِ»، فقط باعث گیج‌شدن مخاطبش می‌شود و غرض از تعریف حاصل نمی‌شود.
 - **تعریف نباید دوری باشد؛** به این صورت که خود معرف در تعریف بیان شود {مثل اینکه در تعریف عدد گفته شود: «کثرتی که مرکب از آحاد است»؛ در حالی که «کثرت» همان «عدد» است} و یا از مفاهیمی در تعریف استفاده شود که تصور آنها منوط به تصور معرف است {مثل اینکه در تعریف زوج گفته شود: «آن عددی است که فرد نیست» و چون از معنای فرد پرسیده شود گفته شود: «آن عددی است که زوج نیست»}.
 - **مفهوم معرف و معرف نباید یکسان باشد،** چرا که تعریف یک چیز با خودش امکان ندارد. $\Rightarrow$ مثلاً نمی‌توان به عنوان تعریف «حرکت» گفت «جاب‌جایی»؛ زیرا حرکت و جاب‌جایی یک چیز هستند.
- با توجه به این شروطی که بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که «تصورات بدیهی» نه تنها نیازی به تعریف ندارند {به این دلیل که بدیهی هستند}، بلکه اصلاً قابل تعریف نیستند؛ زیرا هیچ مفهومی را نمی‌توان یافت که از مفاهیم بدیهی نزد مخاطب شناخته‌شده‌تر و روشن‌تر باشد. $\Rightarrow$ بنابراین اگر برای تصورات بدیهی تعریفی هم بیان شود، در واقع تعریف لفظی است.

جمع‌بندی

همان‌طور که در این نوشته با هم مرور کردیم، ارائه یک تعریف دقیق از موضوع بحث، خشت اول هر پژوهش و گفت‌وگوی علمی است. بی‌توجهی به این مسأله مهم، نه تنها مانع انتقال درست مقصود ما به مخاطب می‌شود، بلکه

گاهی ما را به ورطه بی‌حاصلِ جدال‌های لفظی می‌کشاند.

همچنین دیدیم که دست ما برای ارائه «تعریف حقیقی» همیشه باز نیست؛ چرا که این نوع تعریف، تنها برای مفاهیمی امکان‌پذیر است که دارای ماهیت عینی باشند. در مقابل، مفاهیمی که فاقد ماهیت عینی هستند {به دلیل نداشتن جنس و فصل}، در قالب فرمول‌های تعریف حقیقی نمی‌گنجند و باید به «تعریف اسمی» آن‌ها بسنده کرد. در نهایت، با مرور شروط یک تعریف استاندارد، به این نتیجه منطقی رسیدیم که «تصورات بدیهی» اصلاً نیازی به تعریف ندارند و اساساً قابل تعریف هم نیستند؛ زیرا هیچ مفهومی در ذهن ما وجود ندارد که از خود بدیهیات، روشن‌تر و شناخته‌شده‌تر باشد.

لیست منابع:

(#): برای نگارش این نوشته از کتاب «احمد فرامرز قراملکی، منطق (۱)» کمک بسیار گرفته شده است.

(۱): شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۵، ص ۶۳.

(۲): عسکری سلیمانی امیری، منطق صدرايي: شرح التنقيح فی المنطق، ص ۱۳۰.